

A study of the Mental Shift of Iranian intellectuals at the beginning of the twentieth century

Ahmad Reza Shah Ali¹

Received: 23 August2024

Majid Ostovar²

Reception: 23 October 2024

Abstract:

Since the late nineteenth century, Iranian intellectuals, as the intellectual leaders of political modernization, have sought to modernize Iranian society from tradition and, as thinkers, have played a historic role in political and social change. The aim of the present study is to discuss the intellectual and practical efforts of Iranian intellectuals at the beginning of the twentieth century and their shift from democratization to authoritarianism. So our main question in this study, why did the first Iranian intellectuals in the nineteenth century turned to political modernization with an intellectual shift from democracy? In answer to the main question, there is a hypothesis that Iranian intellectuals in the Qajar period were active groups that initially emphasized the formation of the rule of law and bureaucracy in Iranian society. After the defeat in the Constitutional Revolution, they became disillusioned with the democratic nature of modernization and turned to the formation of the first Absolute Pahlavi government with a historical shift in order to establish political modernization based on secularism and bureaucracy in Iran. In this study, according to the method of historical sociology, we want to discuss the mental shift of Iranian Intellectuals towards political modernization in the period from the end of the nineteenth century to the period of Reza Shah.

Key Words:

Iranian intellectuals, Modernization, Bureaucracy, Secularization, Absolute Government

¹Assistant Professor, Iran University of Science and Technology

²Assistant Professor, Department of Political Science, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran

<http://doi.org/10.30510/pscci.2025.349488.1034>

بررسی چرخش فکری روشنفکران ایرانی در ابتدای قرن بیستم

مجید استوار^۱

احمد رضا شاه علی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۲

چکیده:

روشنفکران ایرانی از اواخر قرن نوزدهم به عنوان رهبران فکری مدرن سازی سیاسی تلاش زیادی کردند تا جامعه ایران را از صورت بندی سنتی به صورت مدرن درآورند و به عنوان هیات های تولید فکر و نماد، نقشی تاریخی در پویش های سیاسی و اجتماعی از خود بجا گذاشتند. هدف پژوهش حاضر اینست که تلاشهای فکری و عملی روشنفکران ایرانی در ابتدای قرن بیستم و چرخش آنان را از دموکراسی خواهی به اقتدارگرایی مورد بحث قرار دهد. بنابراین پرسش بنیادی پژوهش اینست که چرا نخستین روشنفکران ایرانی در ابتدای قرن بیستم با چرخشی فکری از دموکراسی خواهی به مدرن سازی سیاسی روی آوردند؟ در پاسخ به پرسش اصلی، این فرضیه شکل می گیرد که روشنفکران ایرانی در دوره قاجار از جمله گروه های فعالی بودند که در ابتدا بر شکل گیری حکومت قانون و استقرار دیوانسالاری در جامعه ایران تاکید داشتند که پس از ناکامی در انقلاب مشروطه، از وجه دموکراسی خواهانه مدرن سازی دست کشیده و با چرخشی تاریخی به شکل گیری دولت مطلقه پهلوی اول روی آوردند تا مدرن سازی سیاسی بر پایه سکولاریسم و دیوانسالاری در ایران استقرار یابد. در این پژوهش در چارچوب روشی جامعه شناسی تاریخی، تلاش گردید که چرخش فکری روشنفکران ایرانی نسبت به مدرن سازی سیاسی در بازه زمانی اواخر قرن نوزدهم تا دوره رضا شاه به بحث گذاشته شود. **واژگان کلیدی:** روشنفکران ایرانی، مدرن سازی، دیوانسالاری، دنیوی شدن، دولت مطلقه.

^۱استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران ostovar@iaurasht.ac.ir

^۲دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران shahali@iust.ac.ir

مدرن سازی در جهان بر دو پایه دنیوی شدن و ایجاد دیوانسالاری بنا شده است و در ایران عصر قاجار، تعدادی از نخستین روشنفکران ایرانی تلاش کردند این مدرن سازی سیاسی را در جامعه ایران دنبال کنند. عباس میرزا، ولیعهد و فرمانده جنگ ایران و روسیه، جزو نخستین ایرانیانی بود که به منظور جبران این ناکامی بزرگ، سلسله اقداماتی را برای اصلاح حکمرانی در ایران آغاز کرد. آموزش به سبک غرب و یک سری برنامه اصلاحات نظامی تحت عنوان نظام جدید و آشنایی با فنون نظامی اروپایی و روشهای مدرن تربیت سربازی، اصلاح نظام مالیاتی، ترجمه کتاب های اروپایی، تأسیس چاپخانه و روزنامه و یکسری کارخانه های تولیدی و هم چنین اعزام تعدادی از ایرانیان برای تحصیل در اروپا از جمله اقدامات وی برای رفع عقب ماندگی ایران از تحولات توسعه ای غرب بود. مجموعه این اقدامات را می توان سرآغاز مدرن سازی در ایران نام نهاد.

نخستین روشنفکران ایرانی از اواخر قرن نوزدهم به عنوان رهبران فکری فرایند مدرن شدن در ایران، تلاش های زیادی کردند که ناکامی های عصر عباس میرزا، امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار جبران شود و با ارایه نسخه های جدید به دنبال تغییر ذهنیت ها و باورهای نخبگان سیاسی برای انجام اصلاحات گسترده بودند. این گروه از نخبگان به عنوان هیات های تولید فکر و نماد، نقشی تاریخی در پویش های سیاسی و اجتماعی از خود بجا گذاشتند و با تأکید بر مدرن سازی و اقتباس از غرب، مسیری نوین را پیش پای نخبگان سیاسی حاکم و جامعه قرار دادند. شکل گیری انقلاب مشروطه و سپس ظهور رضاشاه پهلوی محصول ساختمان ذهنی همین روشنفکران است که با توجه به شرایط عینی میدان سیاسی و اجتماعی ایران در راه شکل گیری دولت و دیوانسالاری از هیچ کوششی فروگذار نکردند. پرسش بنیادی ما در این تحقیق اینست که چرا نخستین روشنفکران ایرانی در ابتدای قرن بیستم با چرخشی فکری از دموکراسی خواهی به مدرن سازی سیاسی روی آوردند؟

با توجه به دو ستون بنیادی مدرن سازی یعنی دنیوی شدن و دیوانسالاری و نقش تاریخ ساز روشنفکران در این فرایند، به نظر می رسد روشنفکران ایرانی در دوره قاجار از جمله گروه های فعالی بودند که در ابتدا بر شکل گیری حکومت قانون و استقرار دیوانسالاری در جامعه ایران تأکید داشتند که پس از ناکامی های آنها در انقلاب مشروطه، از وجه دموکراسی خواهانه مدرن سازی دست کشیده و با چرخشی تاریخی به سوی استبداد منور و دولت مطلقه مدرن متمایل شدند و از رضا شاه حمایت کردند تا مدرن سازی بر پایه دنیوی شدن و دیوان سالاری در ایران استقرار یابد. در این پژوهش در چارچوب روشی جامعه شناسی تاریخی تلاش می

شود با بررسی سیر وقایع سیاسی و اجتماعی و اندیشه تعدادی از روشنفکران ایرانی، چرخش فکری روشنفکران را نسبت به مدرن سازی سیاسی در بازه زمانی قرن نوزدهم تا دهه های ابتدایی قرن بیستم به بحث گذاشته شود.

۲-پیشینه پژوهش

«مونیکا ام. رینگر» در کتاب آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار (۱۳۹۳)، با بهره گیری از الگوی وبر در مدرن سازی، بطور مفصل به بررسی اصلاح آموزشی به عنوان یکی از مهم ترین مسیر مدرن سازی در ایران می پردازد. نویسنده صرفاً به تاثیرگذاری آموزش بر مدرن سازی متمرکز است و به دیگر سویه های مدرن سازی در کشور وقعی نمی نهد.

علی میرسپاسی در کتاب «تاملی در مدرنیته ایرانی» (۱۳۹۳)، با بررسی شرایط تاریخی اصلاحات و نقش روشنفکران مشروطه در شکل گیری تحولات مدرن در ایران معتقد است ورود ایده های مدرن از طریق اروپای غربی، روسیه، امپراتوری عثمانی، هند و ژاپن به ایران، تاثیر مهمی در تشویق ایرانیان به مطالبه آزادی و حکومت قانون گذاشت. بسیاری از متفکران ایرانی با تقلید از ایده های عصر روشنگری اروپای قرن هجدهم طرفدار تسلیم مطلق به تمدن اروپایی شدند و با تاکید بر گفتمان سیاسی مدرنیسم بعد از انقلاب مشروطه، موجد اصلاحات دوران رضا شاه و همچنین در صعود وی به قدرت شرکت داشتند. کتاب میرسپاسی در نقد رویکرد روشنفکران به مدرنیسم نکات قابل توجهی را طرح کرده اما روشنفکران مورد بحث میرسپاسی مشخص نیستند. مضاف بر آنکه نویسنده به روش شناسی مورد نظر خود اشاره ای نکرده است.

افشین متین در کتاب هم شرقی هم غرب- تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی (۱۳۹۹) طی مباحثی مفصل و محققانه تلاش می کند مواجهه جدی متفکران ایرانی با غرب و سنت را واکاوی کند و از این رهگذر تلاش می کند تاریخ روشنفکری ایران را از منظر رشته تاریخ نگار جهانی تدوین نماید.

مهدی رهبری در کتاب مشروطه ناکام: تاملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدد (۱۳۹۱)، به ماهیت مواجهه و برخورد دوگانه ایرانیان با غرب پرداخته است و با بهره گیری از تحلیل هرمنوتیکی و گفتمانی، مشروطه خواهی را تلاشی برای جبران عقب ماندگی از طریق مدرن سازی در ایران تفسیر می کند.

جمشید بهنام در کتاب برلنی‌ها: اندیشمندان ایرانی در برلن ۱۹۳۰-۱۹۱۵ (۱۳۹۶)، با تمرکز بر فعالیت‌های روشنفکران ایرانی در آلمان به بررسی نقش تاریخ ساز آنها در تنظیم مانیفستی برای تغییر دولت و جامعه در ایران می‌پردازد.

نادر انتخابی در کتاب «ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه» (۱۳۹۰)، به تاثیر نخبگان و روشنفکران سالهای پس از مشروطه در شکل‌گیری تجدد آمرانه و یگانگی ملی غرب بر پایه دولت - ملت پرداخت. از منظر وی نظریه پردازان تجدد آمرانه، دولت - ملت را بنیاد سازماندهی جامعه می‌دانند.

تورج اتابکی در کتاب «ایران و جنگ جهانی اول: آوردگاه ابر دولت‌ها» (۱۳۸۹)، دو عامل ناکامی مشروطه و آشوبهای جنگ جهانی اول را در ایران سبب ساز چرخش فکری روشنفکران به دولت‌سازی و ایجاد حکومت متمرکز پهلوی اول معرفی می‌کند. اتابکی در این آثار به واکاوی چرخش فکری روشنفکران و شکل‌گیری تجدد آمرانه می‌پردازد.

ماشاءالله آجودانی در کتاب مشروطه ایرانی (۱۳۸۷)، بطور مفصل به نقد دیدگاه‌های دو گانه روشنفکران ایرانی در رابطه با غرب می‌پردازد و با برساخت نگاهی نو، رفتارهای این روشنفکران را مورد نقد قرار می‌دهد.

مهرزاد بروجردی در مقاله‌هایی در کتاب تراشیدم، پرستیدم، شکستم (۱۳۸۹)، به بررسی نگاه روشنفکران ایرانی به غرب و حمایت از دولت رضا شاه می‌پردازد و وجود آشفتگی و ناامنی ایران را از علل برساخت ملی‌گرایی، نوسازی و سکولاریسم در ایران می‌داند.

حسین بشیریه در موانع توسعه سیاسی در ایران (۱۳۸۴)، ضمن اشاره به ویژگی‌های دولت مطلقه، نقش روشنفکران و نخبگان ملی‌گرا را در ساخت دولت مدرن در ایران مورد بررسی قرار نمی‌دهد.

حسین آبادیان در کتاب بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران (۱۳۹۲)، به مبادی زایش روشنفکری عصر قاجار و مواجهه آنها با غرب متمرکز می‌شود.

فرزین وحدت در کتاب «رویاری فکری ایران با مدرنیت» (۱۳۸۵) با معرفی دو ستون اصلی مدرنیته یعنی ذهنیت و کلیت، بر تجربه مدرنیته در ایران تمرکز می‌کند. وی معتقد است توجه روشنفکران ایرانی به جنبه‌های اثبات‌گرای مدرنیت و سرخوردگی پیش آمده پس از مشروطه نسبت به توسعه جامعه مدنی و پذیرش وجوه‌رهایی بخش مدرنیته سبب شد که آنها به سوی ملی‌گرایی یکپارچه‌گرایش

پیدا کنند و تحقق وحدت ملی را در ایجاد دولت متمرکز و مقتدر با فرمانروایی یک شخصیت مستبد و روشن اندیش جستجو کنند.

بطور کلی این آثار عملتاً به ویژگی ها و عملکرد دولت پهلوی اول می پردازند و از پیش طرحها، برنامه ها و ابعاد استقبال روشنفکران مدرنیست ایرانی از مدرن سازی سیاسی و چرخش فکری آنان کمتر سخنی گفته شده است و به رغم اهمیت این روشنفکران در پویش سیاسی و اجتماعی، نقش ساختمان ذهنی آنها و شرایط عینی میدان سیاسی نادیده گرفته شده یا تماماً به رضا شاه نسبت داده شده است.

۳- مبانی نظری پژوهش

۳-۱- روشنفکران و مدرن سازی سیاسی

در علوم اجتماعی، منظور از مدرن سازی گذار از یک جامعه سنتی به جامعه ای مدرن و شهری و صنعتی است که با شهر نشینی، صنعتی شدن، تقسیم کار اجتماعی، افزایش دیوانسالاری و گسترش آموزش همراه می باشد. جامعه صنعتی زندگی فقیرانه کشاورزی را از میان برد و با تجهیز حکومت به ابزارهای نوین اعمال سلطه به ارتقای زندگی مدد رساند. کارل مارکس به عنوان نخستین نظریه پرداز مدرن سازی به درستی پیش بینی کرد که صنعت گسترده جهان را دگرگون می سازد و پس از او «ماکس وبر»، مدرن سازی را افسون زدایی از جهان نامید. وی فرایند عقلانی شدن جامعه را یکی از جنبه های مدرن سازی می داند که بشر را در تنگنای دیوانسالاری قرار می دهد. بنابراین دو عامل مهم دیوانسالاری و شهر نشینی موجب تغییر نقش انسانها و تغییر عمیقی در جوامع می شود و تقاضا برای تغییر، مشارکت سیاسی و اجتماعی و بسیج سیاسی را تقویت می کند. گذار جامعه از آسیاب بادی به ماشین بخار انتظارات جدیدی پدید می آورد که دیگر شیوه های کهن حکمرانی نمی تواند پاسخگوی تقاضاهای جدید باشد. از نگاه راندل اینگلهارت^۱ فرهنگ بر رشد اقتصادی تاثیر گذار است و مدرن سازی مستلزم تغییر جهان بینی سنتی به جهان بینی حقوقی - عقلانی است و این تغییر با دو عامل کلیدی دنیوی شدن^۲ و دیوانسالاری امکان پذیر است. بهره مندی از امکانات مادی جدید و رفاه اجتماعی، دنیوی شدن را اجتناب ناپذیر می کند. به همین سبب هر جامعه ای که از مواهب اقتصادی صنعتی شدن کمتر بهره برده، تعصب و بنیادگرایی در آن مناطق بیشتر شده است. در نتیجه دنیوی شدن راه را برای

مولفه دیگر مدرن سازی یعنی دیوانسالاری فراهم می سازد. (اینگلهارت، ۱۳۸۸: ۱۹۸-۱۹۱).

بطور کلی ظرفیت یک نظام سیاسی برای حل مشکلات و ناکارآمدی ها از اهمیت بسیاری برخوردار است. معمولاً در ابتدای مدرن سازی سیاسی در نظام های سیاسی، مدرن سازی سیاسی به معنای ظرفیت یک نظام سیاسی به حل مشکلاتی نظیر دولت سازی، ملت سازی و هویت سازی جوامع و ایجاد ساختارهای نوین متمرکز می شود و در گذار موفقیت آمیز جوامع از صورت بندی سنتی به مدرن بسیار تاثیر گذار است. بر مبنای نگاه اینگلهارت، هدف عمده مدرن سازی بر دو پایه دنیوی شدن و دیوانسالاری بنا شده است و در فرایند مدرن سازی این دو پایه ابزارهای تحمیل ارزشهای فرهنگی جدید به جوامع در حال گذار است. بواقع در حکمرانی همه جوامع، وجود یک دستگاه دیوانسالار برای مدرن سازی امری اجتناب ناپذیر است و نمی توان بدون چنین دستگاه عظیمی در ابتدای مدرن سازی، دستاوردی برای گسترش اقتصاد، صنعتی شدن، آموزش و حقوق متصور بود.

انقلاب فرانسه به عنوان یکی از تجلی گاه های اساسی جریان روشنفکری در جهان غرب، اشاعه دهنده سکولاریسم و لیبرالیسم در جهان غرب شناخته می شود. جامعه شناسان، مفهوم روشنفکر را برای کسانی بکار می برند که در خلق و حفظ ارزشها و آرمانهای انسانی در زمینه حقیقت، زیبایی و عدالت نقش موثری دارند و مبلغ عقیده و بنیانگذار ایدئولوژیها و نقاد وضع موجود هستند. همچنین از نگاه جامعه شناسی، آنها به عنوان گروهی اجتماعی اند که در توسعه و پیشرفت فرهنگ جامعه تاثیر گذارند. روشنفکران به اندیشه و ذهن دلبستگی دارند و رابطه آنان با قدرت سیاسی با فراز و نشیبهای زیادی روبرو است. اینان به ارزشهای قدیمی جامعه، لباسی نو می پوشانند و معانی جدیدی را مقابل مفاهیم سنت قرار می دهند. بنابراین مهمترین ویژگی روشنفکران عبارت است از طرح اندیشه های نو، فراتر رفتن از سنتها و علاقه به مصلحت عمومی، انجام کار فکری مستمر، ارایه طرحهای جدید برای زندگی اجتماعی و سیاسی و شناخت منازعات اجتماعی و سیاسی و هدایت جامعه به سوی ایده ها و آگاهی های جدید است. به طور کلی روشنفکران در غرب محصول روند سکولاریسم و جنبش اومانیسم و لیبرالیسم بودند. (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۴۹-۲۴۷).

از نظر پیر بوردیو^۲، نقش روشنفکران در ساخت باورها و تصورات از جایگاه ویژه ای برخوردار است. وی برای فهم عملکرد بازیگران اجتماعی درون میدانهای

سیاسی با تاکید بر تاثیر روشنفکران و تولید کننده نماد در میدان های سیاسی و اجتماعی درصدد است نشان دهد که چگونه ساختارهای عینی، کنش سلطه‌گرانه را مشروع جلوه داده و درون اذهان و باورهای انسان‌ها نهادینه می‌سازند. از نظر او روشنفکران و هیأت‌های تولید کننده نماد به‌طور مرتب در حال بازسازی و بر ساختن نمادهایی برای استمرار سلطه مشروع هستند. (Bourdieu, 2005:163- 170). بدون وجود روشنفکران، نظام های سیاسی امکان مشروع سازی قدرت و اعمال سلطه را ندارند. این روشنفکران و متفکران هستند که برنامه عمل دولت ها را معین می سازند و راهی برای خروج از بن بستهای فکری و سیاسی پیدا می کنند.

بنابراین روشنفکران با اتکاء بر عنصر آموزش بعنوان سرمایه فرهنگی و ذاتی خویش از یکسو به ساختمان ذهنی طبقه مسلط و جامعه شکل می دهند و از سوی دیگر زمینه های سلطه هژمونیک را بر جامعه برقرار می سازند. این سلطه هژمونیک سبب شکل گیری اراده ملی جمعی در بستر تاریخ تحولات جوامع است که از طریق رابطه مستمر توده ها و روشنفکران ایجاد می شود. بر این اساس ابعاد مشروعیت ساز مدرن سازی سیاسی به معنای عرفی سازی جامعه و شکل گیری دیوانسالاری، توسط روشنفکران صورت می گیرد و بواقع می توان گفت این گروه فکری در گذار جامعه از صورت بندی سنتی به صورت بندی مدرن نقشی تاریخ ساز دارد. زیرا تنها گروهی هستند که در این گذار تاریخ ساز از انحصار آموزش جدید و سرمایه فرهنگی برخوردارند. گروهی که با توجه به ابعاد ذهنی پیچیده و شرایط عینی جامعه تلاش می کنند زمینه های تحول زایی توسط دولت ها را در دوران گذار فراهم نمایند و مشروعیت لازم را برای آنها بر سازند.

بنابراین با توجه به نظریه مدرن سازی و نقش تاریخ ساز روشنفکران در این فرایند، به نظر می رسد روشنفکران ایرانی در دوره قاجار از جمله گروه های فعالی بودند که بر شکل گیری حکومت قانون و لزوم اصلاحات اداری در جامعه ایران تاکید داشتند و پس از ناکامی های آنها در شکل گیری حکومت قانونی و پاسخگو در میدان سیاسی انقلاب مشروطه، با تاثیر از تجربه های نوسازی در غرب و چشم پوشی از سویه دموکراسی خواهی در عصر مشروطه با چرخشی تاریخی بر سویه دولت سازی و دیوانسالاری مدرن متمایل شدند و از رضا شاه حمایت کردند تا مدرن سازی سیاسی و عرفی سازی مورد نظر آنها به سرانجام برسد.

بررسی مدرن سازی سیاسی در ایران منوط به مطالعه تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است، از این رو بخشی از مقاله به شیوه توصیفی و تاریخی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. روش شناسی مقاله نیز در چارچوب جامعه شناسی تاریخی قرار دارد. مهم ترین دلیلی که رهیافت جامعه شناسی تاریخی را برگزیدیم، تاثیرگذاری تاریخی روشنفکران در مدرن سازی سیاسی جوامع است. رهیافت جامعه شناسی تاریخی در این مقاله در صدد است که تاریخ شکل گیری دیوانسالاری در ایران را از یک سو و عرفی سازی زیست جامعه از سوی دیگر به شرایط متفاوت و منحصر به فرد روشنفکران و میدان سیاسی موجود مرتبط سازد. از اینرو با اتکاء به این روش شناسی، هرگونه تلاشی برای بررسی شکل گیری دیوانسالاری در ایران بدون در نظر گرفتن شرایط منحصر بفرد میدان سیاسی و اجتماعی به مثابه نگاهی غیر تاریخی و غیر جامعه شناسی به مدرن سازی در ایران است. بر اساس همین چارچوب روشی، با بررسی آرای پاره ای از روشنفکران و روزنامه نگاران ایرانی، شواهد تاریخی لازم را برای اثبات فرضیه خود ارائه خواهیم کرد. بدین منظور با بررسی آثار روشنفکران ایرانی در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم نشان می دهیم بر اساس معیارهای فرضیه، ساختمان ذهنی روشنفکران چه تأثیری برفرآیند شکل گیری دیوانسالاری و مدرن سازی در ایران داشته است.

۵-مدرن سازی و روشنفکران در ایران قرن نوزدهم

قرن نوزدهم میلادی در ایران جذابیت پژوهشی زیادی برای محققان و علاقه مندان تاریخ سیاسی ایران فراهم می کند. تاکنون بیشتر نوشته ها و آثار مکتوب در نکوهش عصر قاجار به رشته تحریر درآمده است. تازه ترین پژوهش ها در مورد زوال ایران در قرن هجدهم و نوزدهم از سوی محقق توانا «رودی متی»^۵ صورت گرفته و افقهای نویی را در برابر پژوهشهای پیشین گشوده است. وی معتقد است که سرعت فروپاشی صفویان از اوج به ورطه نیستی خیلی سریع اتفاق افتاد و مجموعه ای از عوامل اقتصادی، نظامی و سیاسی به همراه مشکلات ساختاری محیط طبیعی - اقتصادی سبب زوال صفویان شد. از این نظر اگر صفویان بر سر قدرت هم بودند احتمالاً آینده ایران چندان تفاوت نمی کرد. (متی، ۱۳۹۳: ۴۵-۵). پژوهش های جدید نشان می دهد زوال ایران را صرفاً نمی توان به دوره قاجار تقلیل داد و بدون در نظر گرفتن دوره طولانی زوال ایران در عصر صفوی، قرن نوزدهم را تفسیر کرد. پس از سقوط صفویان به

دست اندک شماری از افغانها، صد سال جنگهای داخلی و بی ثباتی ایران را در برگرفت و پس از دوره ای طولانی هرج و مرج، قاجارها موفق شدند دومین حکومت مرکزی را پس از سقوط ایران باستان در کشور تاسیس نمایند. نگاهی به وضعیت اجتماعی و اقتصادی در این دوره، از عمق بحرانهای پایدار در کشور حکایت دارد. از لحاظ اقتصادی، درآمد قاجارها از طریق مالیات اراضی، مالیات سرانه، مالیات بر درآمد پیشه وران و تعرفه های گمرکی، مصادره های اموال افراد، واگذاری امتیازات تجاری به خارجیان، وام های خارجی و فروش القاب و مناصب دولتی تامین می گردید. (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۷۶-۷۵). حمله مداوم و دخالت های بیگانگان به ایران از یکسو و گسترش بیماری های واگیردار وبا، طاعون و مرگ بسیاری از ایرانیان از سوی دیگر کشور را بسیار ناامن، ناتوان و نابسامان ساخته بود. (حائری، ۱۳۸۰: ۲۳۳-۲۳۱).

در چنین شرایط زیستی، واقعیتهای دنیای مدرن، عیار خود را با شکست ایران از روسیه برای کشورمان نمایان ساخت. آنگاه که سیاست جنگی ایران برپایه ساده اندیشی استوار بود و کمترین شناختی از دنیای در حال تحول، ظهور قدرتهای بزرگ و استعمارگر، دیپلماسی و سیاست خارجی وجود نداشت.

نخستین تلاش برای مدرن سازی سیاسی در عصر قاجار با دغدغه های اصلاح طلبانه عباس میرزای ولیعهد آغاز شد. عباس میرزا به منظور ایجاد نظام جدید در جهت مقابله با قبیله گرایی سنتی، اقدامات متنوعی را در حوزه نظامی و فرهنگی آغاز کرد. سفرنامه های میرزا صالح شیرازی و میرزا مصطفی افشار در عصر عباس میرزا نشان می دهد این روشنفکران از نخستین افرادی بودند که مدرن سازی و غربی سازی را در ایران مطرح کردند و خیلی به دلالت های فرهنگی پذیرش نهادها و آموزش اروپایی آگاه نبودند. این ایده انتقال آموزش به سبک غربی با توجه به شرایط تاریخی و فرهنگی ایران در قرن نوزدهم در میان تحول خواهان پایگاهی نیافت و تا دهه ها دوره فترت ایران ادامه یافت.

عباس میرزا می دانست که عمده نیروهای مسلح از سربازان موقتی ایلات و قبایل بودند و راه تحول کشور از مسیر زوال نظام قدیمی و ایجاد نیروی نظامی جدید سامان می یابد. فرانسه عصر ناپلئون به طمع دسترسی به هندوستان از طریق راه ایران از یک سو و بریتانیا به منظور حفظ هندوستان از حمله احتمالی فرانسه از سوی دیگر نسبت به امضای موافقت نامه هایی با ایران مبادرت کردند. ضرورت نوسازی و مدرن سازی سپاه تحت امر عباس میرزا موجب انجام اصلاحات در زمینه های دیگر نیز شد. آموزش مشق و فنون نظامی، نحوه سازماندهی پیاده نظام و توپخانه، ساخت تدابیر

مالی و اداری و کسب درآمدهای مالیاتی، اعزام دانشجو به خارج و تاسیس کارخانه توپ سازی از تدابیر عباس میرزا به منظور ساخت ارتش مدرن در ایران بود. با اینحال چالش های بنیادی در ایران همچنان وجود داشت. فقدان دستگاه اداری و مالیاتی توانمند، اتحاد برخی حاکمان ایالتی با روسیه، مخالفت شاهزادگان و درباریان با عباس میرزا و صدراعظم او، مخالفت ذینفوذان قاجاری با سیاستهای متمرکز سازی و تعارض اصلاحات با حساسیت های فرهنگی و مذهبی از موانع شکل گیری دولت و نظام جدید در ایران بود. عباس میرزا تلاش کرد که با تایید اصلاحات توسط علماء، مخالفتها را تخفیف دهد اما ایرانیان نسبت به زمینه های تاریخی و اجتماعی پیدایش نهادها و فن آوری در اروپا ناآگاه و به تنگنای مدرن سازی و پیامدهای آن در ایران بی توجه بودند.

درگذشت عباس میرزا در سال ۱۸۳۳ میلادی (۱۲۱۲ شمسی) نخستین اقدام برای اصلاحات را در ایران ناکام گذاشت و با زوال نظام جدید، امیدها به یاس تبدیل شد. پس از فتحعلی شاه و روی کارآمدن محمد شاه، سرنوشت اصلاح و نوسازی ایران همچنان ناامیدکننده بود و گسیختگی نظام سیاسی و دیوانی پس از عباس میرزا نیز تداوم یافت و در دوران ناصرالدین شاه به صدراعظم جدید امیرکبیر رسید. امیرکبیر تلاش بسیاری کرد که این نظام آشفته را به نظم درآورد و دولت متمرکز و منظمی را ایجاد نماید، اما مخالفتهای داخلی ذینفعان دربار و دخالت های روسیه و انگلیس مانع از اقدامات اصلاحی امیر در ایجاد دولت منتظم بود.

امیرکبیر سیاستهای عباس میرزا و محمد شاه در استخدام مشاوران نظامی و اعزام دانشجویان به خارج را ناکافی و کند می دانست و با نگاهی سازنده با تاسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۳۰ شمسی) به قصد تربیت نیروی اداری کارآزموده به مواجهه با چالش های دیپلماتیک و تجدد رفت. او از این طریق تعداد بیشتری دانشجو را با هزینه ای کمتر تحت آموزش معلمان اتریشی درآورد و نفوذ قدرتهای بزرگ را در کشور به حداقل رساند. ورود اندیشه های اروپایی از طریق تاسیس دارالفنون و فراموشخانه در سال ۱۸۶۱ (۱۲۴۰ شمسی)، ناصرالدین شاه را نسبت به تحولات نوپدید بدگمان کرد و دستور تعطیلی فراموشخانه و تبعید میرزا ملکم خان و کنترل دارالفنون و ممنوعیت مسافرت به خارج را در سال ۱۸۶۷ (۱۲۴۶ شمسی) صادر کرد. (رینگر، ۱۳۹۳: ۱۱۲-۲۰). شاه همه کار کرد تا ایرانیان کمتر از عقب ماندگی کشور مطلع شوند و حتی اصلاحات صدراعظم نوگرا یعنی میرزا حسین خان سپهسالار را در ایجاد دولت منتظم، با برکناری او پایان داد و در دهه پایانی سلطنتش خود به بزرگترین مانع تحول در کشور بدل شد.

کتاب «یک کلمه» میرزا یوسف تبریزی (مستشارالدوله) یکی از تاثیرگذارترین متون سیاسی درباره مشروطه در این دوره محسوب می شود. او در سال ۱۲۵۰ شمسی با نوشتن این رساله، راه نجات ایران را در نوشتن و بکارگیری قانون می دانست. وی با «میرزا فتحعلی آخوندزاده» نیز مناسبات دوستانه ای داشت و در مسئولیت های اجرایی در خدمت دربار ناصرالدین شاه، بارها مورد غضب شاه قرار گرفت. وی نخستین فردی بود که در دوره ناصری با انتشار رساله یک کلمه از حقوق بشر و آزادی انسان و اراده ملت دفاع کرد. (آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۵۷-۲۵۶). این اثر بعدها به یکی از منابع مهم مربوط به مشروطه خواهان و آزادی خواهان درآمد. او با نوشتن این کتاب بدنبال آن بود که میان اسلام و مدرنیاسیون غرب سازگاری برقرار کرده و از حجم مخالفت های احتمالی سنت با مدرنیته بکاهد.

«میرزا فتحعلی آخوندزاده» به عنوان یکی دیگر از روشنفکران عصر مشروطه با تاکید بر عقلانیت و سکولاریزم از چهره دموکراسی خواهانه و لیبرالیسم حمایت می کرد. وی با ارایه اصلاحات بنیادی و تغییر نگرارش و الفبا و آموزش همگانی اجباری، تغییر فرهنگی ایرانیان را دنبال می کند و در نهایت عقلانیت را راه نجات کشور می داند. آخوندزاده برای تغییر خط فارسی تلاش زیادی کرد و با استفاده از تجربه ترکیه، نامه ای به سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه نوشت و از او خواست مساعدت نماید. پاسخ انصاری این بود که ما نیازی به تغییر خط نداریم و نه تنها خطوط زیبای شکسته و نستعلیق و نسخ داریم بلکه ملتی هوشمند نیز داریم. وقتی آخوند زاده مخالفت روحانیت با تغییر خط را دید که به سبب رواج بی دینی و ورود کالاهای غربی با آن مخالفت کردند، عزم خود را برای مبارزه با تعصب دینی در ایران جزم کرد. وی راه خروج از استبداد را گسترش علوم جدید و ناسیونالیسم می دانست. (سریع القلم، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۶). بطور کلی آخوندزاده تحت تاثیر وجوه مدرنیسم انقلاب فرانسه و دفاع از اندیشه لیبرالیسم، یکی از اهداف سیاسی مهم را در ایران مبارزه با استبداد و دخالت مذهب در سیاست معرفی کرده و برای برون رفت از این تنگنا پیشنهاد می کند که نظام سیاسی دموکراتیک مشروطه در کشور شکل بگیرد. (رهبری، ۱۳۹۱: ۲۲۱-۲۲۲).

یکی دیگر از نخستین روشنفکران ایرانی «میرزا ملکم خان» است که با تاسیس فراموشخانه و روزنامه قانون و انجمن سیاسی و فکری جامع آدمیت نقش مهمی در گسترش تجدد در ایران داشت. وی مشکل کشور را در حکمرانی می دانست و با نقد حکمرانی قاجارها و ارایه حکمرانی غربی در تلاش بوده که شیوه حکمرانی قجری را تغییر دهد. از نظر «فریدون آدمیت»، ملکم خان آغاز کننده پذیرش ارزش های غربی

توسط ایرانیان بود و در ادامه، این پروژه را کسانی مانند سید حسن تقی زاده دنبال کردند. میرزا ملکم، چاره درمان همه دردهای ایران را در استقرار قانون و برقراری نظام آموزشی و نوسازی می دانست و می نویسد:

«استخلاص ایران از این گرداب مذلت، یعنی استخلاص خود شما از این ظلمت اسیری، ممکن نخواهد شد مگر به استقرار قانون... چرا خانه او را بی جهت ضبط کردند؟ بعلت اینکه قانون نداریم. چرا سر او را بی تقصیر بریدند؟ بعلت این که قانون نداریم. چرا اینهمه مناصب را به یکی می دهند و آنهمه صاحب منصبان قابل را بیکار می گذارند؟ بعلت اینکه قانون نداریم. چرا رذالت جهل را بر فضیلت علم ترجیح می دهند؟ بعلت این که قانون نداریم. پس اگر شعور دارید و حق زندگی می خواهید، قانون بخواهید... اگر صاحب چیز هستید، قانون بخواهید... اگر فقیر هستید، قانون بخواهید...» (بهنام، ۱۳۸۶: ۷۸).

همانطور که نوشته های ملکم خان نشان می دهد، نوسازی و شکل گیری دیوانسالاری، نیاز ضروری ایران محسوب می گردد و با تمام تلاش سعی در اصلاح حکمرانی شاه دارد.

«میرزا عبدالرحیم طالبوف» به عنوان یکی دیگر از نویسندگان و روشنفکران موثر در مشروطه بود که با کتاب «سفینه طالبی» یا «کتاب احمد» تلاش کرد بزبان شخصیت‌های کتاب، ساخت ایران نوین و استقلال کشور را مورد توجه قرار دهد. وی در خصوص لزوم قانون و مضرات حکومت شخصی در ایران می گوید:

«سلطنت یا دولت عبارت از یک یا چند مملکت و ملت است. ملت یعنی هیئت جامعه بشری، مملکت یعنی وطن یا مسکن محدودالمسافه آن هیئت جامعه که رئیس آن اداره را در هر مملکتی به عنوان تسمیه می نمایند... هرگاه شخص رئیس، با هر عنوان که باشد، در مملکتی تخت و تاج را موروثاً مالک است و نام اداره را به جند نفر وزیر سپرد که وزرا فقط در نزد پادشاه مسئول هستند و اجرای اوامر او را می کنند و قانون مخصوص ندارند و یا اگر دارند وضع و اجرای آن به هم مخلوط است و اختیار جان و مال تبعه در قبضه اقتدار اعلاحضرت اوست، او را سلطان مطلق و اداره او را سلطنت مطلقه می نامند. در چنین مملکت تبعه و رعایا تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمی دانند. در چنین مملکت تبعه و رعایا تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمی دانند. گاهی آدم کشنده را می نوازند، گاهی بیگناه را مقتول میسازند، ریاست ممالک را به حکام می فروشند، مالیات تبعه را به اجاره می دهند، اجرای اوامر موقوف به کثرت پیشکشی می شود، هر کس برای خود حقی می تراشد، علما بیرون وظیفه خود ریاست

می کنند، مظلومین امکان زیستن در وطن مالوف خود نداشته به بلاد خارجه جوقه جوقه مهاجرت می نمایند، اقویا بر ضعف دست یازند، اجامر و اوباش به اسم نوکر باب به چاپیدن مردم می پردازند.» (طالبوف، ۱۳۴۶: ۱۲۸-۱۲۷).

وی در کتاب «سیاست طالبی» به دنبال علل عقب ماندگی ایران و یافتن راه حلی برای رفع آن است و با تاکید بر رفع وابستگی و فساد خودکامگی می نویسد:

«عجبا اینهمه مردم زنده، که می خورند و می خوابند، می گویند، می شنوند، قیام و قعود دارند، نمی بینند که چه بساط وحشت و چه دستگاه غم انگیز و مصیبت فرا در این مملکت گسترده و تولید شده، و نمی فهمند که نتیجه اینهمه خودسری و استبداد و فساد بلاخره نفرت عمومی یعنی غضب الهی و نزول بالای آسمانی یعنی اغتشاش داخله و مداخله اجانب و فقدان استقلال و انقراض سلطنت چندین هزارساله ایران است. وزرا و سلاطین از اوضاع و قدرت دول و رقابت ملل مجاور بی اطلاع بودند، حاجی میرزا آقاسی مرحوم، یک لغت خارجه نمی دانست با وجود این، صنایع و ثروت تبعه، صد بار از امروز بیشتر و اقتدار دولت و سلطان پرستی تبعه زیاده بود. کرباس و چیت همدان، قلمکار اصفهان، مخمل کاشان، قالی خراسان، سالی چند کرور حمل روسیه می شد، زیرا که همسایه های ما همه خوابیده و ما بیدار بودیم. آنها مست می خوابیدند و ما کار می کردیم. ولی امروز ایرانی از کاغذ قرآن تا کفن اموات محتاج به فرنگستان است، و کسی در این مملکت، از وضع و شریف، پیدا نیست که ذل احتیاج را فهمیده باشد. اگر نه چگونه پول مملکت ما را، که خون بدن وطن ما است، تا دینار آخری، حمل بلاد خارجه نموده و با چینی و بلور، دمعواضه می کردند... و اکتفا ننموده، رهن می گذاشتند و استقراض می نمودند، عوض ماشین و اسباب کارخانه و اسلحه و گاو آهن جدید الاختراع، گرامافون، فونوگراف، اسباب باریچه می خریدند، و در جمیع عواید و رسوم، آنچه داشتند مقلد فرنگیان متاسی مغربیان می شدند؟» (بهنام، ۱۳۸۶: ۷۴-۷۳).

براساس نظرات طالبوف به نظر می رسد که وی نیز به دنبال ایجاد تمدن غربی در مقابل سنت گرایی در ایران بود. وی در مسایل سیاسی پیرو اندیشه لیبرالیسم است و بر شکل گیری طبقات اجتماعی مدرن و سرمایه داران جدید در مقابل ملاکین و زمینداران اعتقاد دارد. وی همچنین با تاکید بر دموکراسی و اندیشه سیاسی لیبرالیسم به نقش دولت به عنوان نهاد حفاظت کننده مردم و شهروندان در مقابل ناامنی یاد می کند و هرگونه سلطنت مطلقه را رد کرده و آنرا سلطنتی ظالمانه معرفی می نماید. (رهبری، ۱۳۹۱: ۲۴۰-۲۳۸). به همین دلیل طالبوف به همراه دیگر روشنفکران عصر

مشروطه بر وجود دولت مشروطه در مقابل حکومت استبدادی دفاع کرده و ایجاد این نوع از حکومت را برای ایران لازم می شمرد.

روی هم رفته به زعم مدافعان سیاستهای مدرن سازی دوره ناصرالدین شاه، سیاست مدرن سازی ایران با تنگنای جدی روبرو بوده است و بر اساس همین تنگنا، تلاشهای اصلاحگرانی نظیر سپهسالار در تدارک سفر شاه به فرنگ، مستشارالدوله با انتشار رساله و مقالاتی درباره قانون و آزادی، ملکم خان در تاسیس فراموشخانه و آخوند زاده و طالبوف در تغییر رویه اندیشه سنت گرایی با مدرن سازی در ایران به اهداف مطلوبی نرسید و همگی این تلاشها ناکام ماند تا زمانی که تیر میرزای کرمانی شاه صاحب قران را از تخت بر فرش انداخت و با آغاز قرن بیستم، مشروطه ایرانیان خلاف آمد عادت شد.

۶- مدرن سازی سیاسی در ابتدای قرن بیستم

با آغاز قرن بیستم، ایران با بزرگترین بحرانهای اقتصادی و اجتماعی روبرو بود. بعد از ترور ناصرالدین شاه در اول مه ۱۸۹۶ میلادی و به تخت نشستن مظفرالدین شاه، بحرانهای مالی و اقتصادی کشور شدت گرفت و دربار برای تامین هزینه سفرهای شاه و تامین منابع مالی، امتیازهای اقتصادی بسیاری را به دولتهای روسیه و انگلیس داد. واگذاری گمرگ شمال در ازای ضمانت وام سال ۱۹۰۰ میلادی، اجازه تاسیس بانک استقراضی و امتیاز راه شوسه آذربایجان و انزلی و قزوین و همدان - تهران به روسیه و واگذاری نفت جنوب به دارسی از اتباع انگلیس در ۲۱ مه ۱۹۰۱ و در نهایت تقسیم ایران به حوزه نفوذ بریتانیا و روسیه در سال ۱۹۰۷ و قرارداد معروف ۱۹۱۹ میان ایران و انگلیس از وابستگی همه جانبه ایران به دو قدرت خارجی خبر می دهد. ماههای آغازین سال ۱۲۸۴ شمسی (مطابق با ۱۹۰۵ میلادی)، اعتراض های نخبگان قاجاری و پاره ای از مردم به ناکارآمدی حکومت قاجارها شدت گرفت و بعد از فراگیری و شکل گیری جنبشی سیاسی، در سال ۱۲۸۵ مشروطه پیروز شد.

با شکل گیری مجلس مشروطه در ایران امیدهای زیادی برای اصلاح و نوسازی کشور پدید آمد، اما ناکارآمدی نیروهای سیاسی و نبود آگاهی و سواد لازم در جامعه و دخالت های روسیه، دولت مشروطه را ناکام گذاشت. شکل گیری مشروطه از یکسو به دلیل سالها ناکارآمدی حکومت در ایجاد دولت منتظم و دیوانسالاری بود و از سوی دیگر محصول انتشار اندیشه روشنفکرانی که سالها اصلاحات را از سوی نخبگان

سیاسی حاکم، نافرجام می دیدند. روشنفکران ایرانی تصور می کردند با شکل گیری نظام مشروطه و دموکراسی خواهی، مدرن سازی سیاسی در ایران به سرانجام می رسد و ایران صاحب دولتی منتظم و قانونمند می شود. با شروع جنگ جهانی اول، ایران با بحران های مالی و کمبود ارزاق عمومی، درگیری های داخلی، منازعه نیروهای سیاسی و بی ثباتی کابینه ها، ناامنی و فعالیت راهزنان و دزدان در راه ها، درگیری نظامی در سرحدات، بیماریهای واگیردار و دخالت های روز افزون خارجی روبرو بود. علی رغم اعلام بیطرفی ایران در جنگ، دولتهای درگیر جنگ، کشور را اشغال کردند. روسیه شمال و بریتانیا جنوب کشور را به کنترل خود در آوردند و عثمانی ها نیز در نبرد با روسیه به خاک ایران تجاوز کردند. (ترابی فارسائی، ۱۳۹۷: ۲۸۰). مشروطه خواهان چند هدف بزرگ را در سپهر انقلاب مشروطه دنبال می کردند. تشکیل دولت مرکزی قدرتمند و نوسازی ایران، تامین استقلال سیاسی و مشروط کردن حکومت پادشاهی با پارلمان از بزرگترین آرمانهای مشروطه خواهان بود که ضعف مالی و بدهی خارجی و ناتوانی دولت مرکزی در اعمال قدرت در ایالات به همراه دخالت های خارجی، دولت برآمده از مشروطه را ناکارآمد ساخت و بزرگترین اهداف مشروطه را به محاق برد.

بطور کلی روشنفکران عصر مشروطه مشیء لیبرالی داشتند و با حمایت از دولت منتظم و دموکراسی آنرا برای ایران ضروری می دانستند. با اینحال مشروطه به اهداف خود نرسید و با موانع عمده ای روبرو شد. به نظر می آید که فقدان تجربه بوروکراسی و نداشتن تفکر نظری درباره اداره کشور در بی توجهی تعدادی از نخبگان سیاسی نسبت به جابجایی قدرت سیاسی در این دوره موثر بوده است. اما آنچه نظام مشروطه را با بن بست و فروپاشی روبرو کرد، مقاومت زمامداران و نخبگان سیاسی با انجام اصلاحات مالی و مخالفت با گسترش نظام آزادی بود. بسیاری از نخبگان سیاسی زمیندار بودند و به سبب منافع عمده ای که داشتند با هرگونه اصلاحات بنیادی مخالفت می کردند. در نتیجه دولت مشروطه نتوانست اصلاحات ساختاری در نظام قاجاری به نتیجه برسانند. (یزدانی، ۱۳۹۸: ۱۴۶). این تحولات داخلی و خارجی که روز به روز دولت مرکزی را تضعیف و کشور را با وجود نیروهای گریز از مرکز با تجزیه روبرو می ساخت، سبب شد که روشنفکران ایرانی نسبت به خاستگاه های ابتدایی خود یعنی قانون خواهی و دموکراسی خواهی عقب بنشینند و با چرخشی بزرگ به بازاندیشی نگاه خود درباره برقراری اصلاحات سیاسی پیش از اصلاحات دیوانی پردازند و نسبت به بر ساخت دولتی دیوانسالار و سکولار بر ویرانه های دولت قاجار مبادرت نمایند.

۷- چرخش فکری روشنفکران ایرانی در دهه ۱۲۹۰

پس از ناکامی های ایرانیان در میانه سالهای ۱۲۸۰ شمسی در ایجاد دولت مشروطه و نجات کشور از هرج و مرج، تعدادی از روشنفکران ایرانی با نگاهی آرمانگرایانه، اخذ تمدن مدرن اروپا و ایجاد سکولاریسم و دیوانسالاری را توسط یک دیکتاتور قدرتمند تجویز کردند. در ابتدای قرن بیستم، تسلیم شدن در برابر تمدن غرب یکی از گرایشهای روشنفکران ایرانی در تقویت دولت مرکزی و شکل گیری ارتش نوین بود و بر همین اساس از ورود قدرت های بزرگ برای ساخت ایران جدید استقبال می کردند. قرارداد ۱۹۱۹ را می توان به عنوان یکی از اقدامات غربگرایانه معرفی کرد که با مخالفت های پاره ای از ملی گرایان وطنی و رژیم بلشویکی به سرانجام نرسید. در اوایل سال ۱۲۹۹ قاطبه باور روشنفکران ایرانی از جمله نویسندگان حلقه برلن در آلمان این بود که در هر امری جز مذهب و زبان باید از اروپاییان تقلید کرد. (متین، ۱۳۹۹: ۱۰۴-۱۰۲). بعد از ناکامی قرارداد ۱۹۱۹، رضا خان طی کودتایی در سال ۱۲۹۹ به عنوان وزیر جنگ وارد کابینه کودتا می شود و طی سالهای پس از آن با تشکیل حکومت پهلوی اقداماتی را در گذار ایران از صورت بندی سنتی به مدرن انجام می دهد و به نوسازی ایران براساس مدل مورد نظر روشنفکران ایرانی مبادرت می نماید. در ادامه با بررسی ایده های تعدادی نخبگان و روشنفکران ایرانی طی دهه ۱۲۹۹ به بعد، چرخش فکری آنان را به بحث می گذاریم.

«سید حسن تقی زاده» یکی از روشنفکران مشروطه خواه بود که در سال ۱۹۱۵ در برلین با حمایت آلمانها در میانه جنگ جهانی اول، کمیته ملیون ایران را راه اندازی کرد و جماعتی از روشنفکران ایرانی را در برلین جمع کرد که بعدها به برلنی ها معروف شدند. نشریه کاوه به سردبیری سید حسن تقی زاده در برلین به دنبال مدرنیزاسیون و اصلاحات بنیادی در ایران منتشر شد. وی به همراه نویسندگانی همفکر نظیر کاظم زاده ایرانشهر، محمد قزوینی، ابراهیم پورداود، محمد علی جمال زاده و نصرالله خان جهانگیر و چند تن دیگر در سلسله مقالاتی در چند سال پیاپی مسیر تحول ایران را در نوسازی اداری و شکل گیری دولت مرکزی نیرومند دنبال می کردند. مانیفیست اصلاحگرایانه کاوه با سوگیریهای نیروهای داخلی ایران در شکل گیری دولت ملی در داخل همراه بود و موارد زیر را از اولویت های لازم برای ساخت ایران آینده معرفی می کند:

«تعلیم عمومی ملت، ترجمه کتب فرنگی، اخذ تمدن اروپایی بدون قید و شرط، حفظ وحدت ملی ایران، زبان ملی و استقلال ایران، آبادانی ایران، آزادی زن‌ها و سعی در ایجاد خصلت جدیت در میان مردم، استخدام فوری مستشاران فرنگی، تقویت دولت مرکزی و فراهم ساختن اسباب دوام و استحکام آن و ایجاد امنیت عمومی، مبارزه با بیماری‌ها و مسکرات از جمله تریاک و تعصبات جاهلانه، ترویج ورزش و احیای سنن ملی و باستانی ایران، تخته قاپو کردن ایلات و خلع سلاح آنها، آزادی و مساوات سیاسی (دموکراسی)، اجرای یک‌سری اصلاحات در امور زراعتی و اقتصادی، اجرای مجازات برای مجرمین، مبارزه با خصوصیات اخلاقی ناپسند از جمله دروغ و اسباب چینی و دزدی.» (کاوه، ۱۹۲۱: ۳-۱).

روشنفکران برلنی به رهبری «تقی زاده» در مجله کاوه تقدیر ایرانیان را در سه چیز خلاصه کردند:

«نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن پرستی کاذب توان خواند. دوم، اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن. سوم، نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی از اوقاف و ثلث و وصیت تا مال امام و احسان و خیرات از یک طرف و تشویق واعظین و علما و سیاسیون و جراید و انجمن‌ها و غیره و غیره از طرف دیگر... ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس» (تقی زاده، ۱۹۲۰).

بطور کلی نشریه کاوه به دنبال اصلاحات اساسی و فوری بود و از آن به عنوان تدارک آلاچیقی یاد می‌کرد که به عنوان راه میان‌بر می‌توانست نجات دهنده باشد. به همین دلیل تقویت دولت مرکزی با اراده فردیتی قدرتمند و نوگرا و همچنین استخدام مستشاران فرنگی را برای اصلاح امور اداری و جامعه پیشنهاد کرد. (کاوه، ۱۹۲۱: ۴-۳). «تقی زاده» به عنوان یک مشروطه خواه از آرمانهای مشروطه دست کشید و راه نجات ایران را در ایجاد مدرنیسم و دولت مطلقه در ایران دید. بسیاری از روشنفکران این دوره چنین رویه ای را برای نجات ایران پیشنهاد کردند. از جمله محمد علی فروغی، علی اکبر داور، حسین کاظم زاده ایرانشهر و محمود افشار و بسیاری دیگر با بر ساخت مفاهیمی جدید نظیر «حکومت قدرت»، «دست نیرومند»، «مصلح توانا» و

«دماغ منور» به دنبال ظهور فردی قدر قدرت برای نجات ایران از بی نظمی و عقب ماندگی بودند.

محمد علی فروغی (۱۲۵۴-۱۳۲۱ شمسی) یکی دیگر از چهره های موثر روی کارآمدن سلسله پهلوی، در کنار سیاست، دلمشغولی های فرهنگی و فلسفی را نیز دنبال می کرد. وی از جمله روشنفکرانی بود که به ناسیونالیسم و تاریخ ایران توجه ویژه ای می کرد اما به جدّ موافق «تسلیم کامل در برابر اروپا» برای نوسازی جامعه بودند. در اوایل قرن بیستم محمد حسین و محمد علی فروغی، پدر و پسر، با نوشتن کتابی تحت عنوان «نظری به تاریخ جهان» بیش از از هر کتاب تاریخی در این دوران با اقبال خوانندگان مواجه شدند. این نویسندگان با تمجید از اروپا، رویکرد تمدنی بقای اصلح را در بررسی تاریخ جهان مطرح کرده که ایران پس از افول تمدن درخشان گذشته، هم اکنون نیازمند گزینش تمدن اروپایی اند. (متین، ۱۳۹۹: ۱۰۲). بواقع فروغی ها پیش از تقی زاده و حلقه برلن نسبت به اخذ تمدن غربی برای نجات ایران از ویرانی و نابودی توصیه کردند.

«بلوشر» سفیر آلمان در ابتدای سلطنت رضاشاه در خصوص فروغی و اقتباس از غرب روشنفکران ایرانی می گوید:

«توقف در اروپا باعث می شد که دانشجویان ایرانی در جوار تحصیلات تخصصی خود ضمناً با اشکال مختلف زندگی اروپایی و طرز تلقی های آنها از زندگی آشنایی حاصل کنند، و البته متعاقب تاسیس کارخانه ها، نحله های مختلف اقتصادی اروپا نیز اضطراباً به ایران وارد می شد. اما پای جهان بینی خاص اروپایی با طرز تفکر خاص مربوط به آن الزاماً با آنچه گفته شد به ایران باز نشد. هیچ یک از کسانی که با من در این موضوع وارد بحث شدند به خوبی و روشنی فروغی این نکته را درک نمی کرد. هر چند که وی به ضرس قاطع می دانست که هیچ چیز نمی تواند جایگزین دین و فرهنگ ایران بشود و می خواست که به هر طریق و قیمت اینها را برای ملت ایران محفوظ و مصون نگاه دارد، با وجود این لازم می شمرد که نه تنها نتایج و حاصل فرهنگ و مدنیت آن دیار باید مورد قبول و پذیرش قرار گیرد، بلکه محتوای فکری و معنوی آن نیز باید در این خطه متجانس شود و حق اهلیت بیابد. وی خود تا عمق حکمت و فلسفه اروپا نفوذ کرده بود و این رسالت را بر عهده خود می دید که همچون واسطه ای این دنیا را در اختیار هموطنانش بگذارد.» (بهنام، ۱۳۸۶: ۱۱۶).

«فروغی» از جمله نخستین روشنفکرانی بود که با شناخت از غرب و اوضاع نابسامان ایران یگانه راه نجات ایران را از بحران، تقلید از اروپا و ایجاد دولت قدرتمند می

دانست و این دولت را برای کشور از دموکراسی و مجلس ضروری تر معرفی کرد. هرچند که بعدها در خاطرات خود مدعی شد که این شیوه تفکر نیز کشور را به بن بست رساند و در خصوص رضاخان اشتباه کرده است. (واردی، ۱۳۹۱: ۱۶).

«علی اکبر داور» یکی از نمایندگان مجلس مشروطه و از جوانان تحصیلکرده غرب بود که به هنگام به قدرت رسیدن رضاخان از یاران و حامیان اصلی او محسوب می شد. وی از کسانی بود که پس از مشاهده ناکامی های مشروطه، آرمانهای دموکراتیک را کنار گذاشت و با حمایت از رضاخان اقدامات وسیعی را در ایجاد سکولاریسم و دیوانسالاری در دولت بکار برد. وی با چرخش از آرمانهای دموکراسی خواهانه، تاکید کرده که ابتدا باید فکری برای اقتصاد و نظم و نوسازی کشور کرد و سپس به فکر دموکراسی و آزادی بود. وی در سالهای پر آشوب پس از مشروطه در مقاله ای نوشته است:

«اساس بحران ما اقتصادی است. همه پیشامدهای دیگر ناشی از آن بحران است... چه باید کرد؟ فکر نان. اساس خرابی کارهای ما بی چیزی است. ملت فقیر به حکم طبیعت محکوم به تمام این نکبت هاست. شما خیال کردید اصول حکومت ملل را با چند بند و اصل و ماده به حلق مردم مفلوک فرو می شود کرد. این بود که تمام سعی و توجهتان دنبال حرف آزادی و مساوات رفت و در ضمن خواستید این بساط مشروطیت کار فرنگ را به دست همت رجال دربار قدیم از قمش تپه تا دشتی و دشتستان پهن کنید! امروزه گویا جای تردید دیگر نباشد. دیدید که غلط رفتید و نتیجه حاصل نشد... به اعتقاد علمای از مابهران. طرز تولید ثروت اساس اخلاق و سیاست ملل دنیاست... اگر واقعاً میل دارید اوضاع عمومی اصلاح بشود، زندگانی اقتصادی را تازه و نو کنید... خلاصه دنبال نان بروید آزادی خودش عقب شما می آید.» (رهبری، ۱۳۹۱، ۳۶۷).

«داور» پس از تثبیت پادشاهی رضاشاه به وزارت عدلیه رفت و اقداماتی را در جهت عرفی سازی دستگاه قضا انجام داد. و وی به عنوان وزیر عدلیه در ایجاد دستگاه قضایی مدرن و غربی تحولی بزرگ ایجاد کرد. «وی حقوقدانان تحصیلکرده جدید را جایگزین قضات سنتی کرد، ترجمه های تعدیل یافته ای از حقوق مدنی فرانسه و حقوق جزای ایتالیا را که برخی از آنها با قوانین شرع متعارض بود به نظام حقوقی ایران وارد کرد و به مقررات شرعی مربوط به احوال شخصیه مانند ازدواج، طلاق و حضانت از اطفال سر و سامان داد. داور همچنین مشاغل سودآور ثبت اسناد را از علما گرفت و به وکلای غیرروحانی واگذار کرد، سلسله مراتبی از دادگاههای دولتی به شکل دادگاههای بخش، ناحیه و استان و یک دادگاه عالی را ایجاد کرد و مهمتر از

همه این که مسئولیت تشخیص شرعی یا عرفی بودن موارد حقوقی را به قضات دولتی واگذار کرد. رضاشاه نیز حضور روحانیون را در مجلس بسیار کاهش داد، به طوری که شمار آنان از ۲۴ نفر در مجلس پنجم به شش نفر در مجلس دهم رسید» (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

بطور کلی او نیز از روشنفکرانی بود که با چرخش از آرمانهای مشروطه و به منظور ایجاد نظم و ثبات از دیکتاتوری رضاخان حمایت کرد و به گفته خودش ابتدا باید نان را مهیا کرد، سپس آزادی خودش خواهد آمد. آنچه که روشنفکرانی نظیر داور دنبال می کردند در زمانه ای شکل گرفت که هنوز بسیاری از ملت‌ها از دموکراسی برخوردار نبودند و کسانی به مانند داور با مشاهده تجارب بعضی از ملت‌ها و همچنین اوضاع بی نظم ایران در کنار دخالت‌های روزافزون قدرتهای بزرگ به این نتیجه رسیدند که برای ملت ایران تحولات مشروطه زود بود و می بایست طرحی دیگر برای تغییر روند سیاسی در ایران انتخاب کرد و به همراه دیگر روشنفکران به سوی عرفی سازی جامعه از طریق دولت سازی و دیوانسالاری رفتند تا ایران با دولتی مطلقه و نوسازگرا به ساخت ملت - دولت متمرکز گردد.

رضاشاه نیز بعد از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴ به سه پایه تحکیم قدرت رژیم یعنی ارتش جدید، بوروکراسی دولتی و دربار متکی شد و با اتکاء بر این سه پایه مدرن سازی را پایه گذاری کرد. اصلاحاتی که از زمان عباس میرزا تا آن زمان روشنفکران ایرانی آرزو می کردند. پس از سفر رضاشاه به ترکیه و مشاهده روند سکولاریزم در آن دیار وی اصلاحات جدیدی را مشابه اقدامات کمال آتاتورک در تاسیس دانشگاه تهران، کشف حجاب و گسترش اماکن عمومی نظیر کافه و سینما و هتل‌ها را دنبال کرد. بنابراین در دوره پهلوی اول، شرایط عینی موجود و ساختمان ذهنی روشنفکران، راهی را برای مدرن سازی در ایران فراهم کرد که ارتش و دولت مرکزی در کنار ناسیونالیسم، توانستند با دیوانسالاری شکل گرفته، خواسته های توسعه ای را در قالب مدرنیزاسیون آمرانه محقق کنند.

با مطالعه اندیشه روشنفکران اواخر قاجار تا دوره پهلوی می توان ابعاد متنوع خاستگاه این گروه ها را در نوسازی ایران دریافت. از این منظر، ایران نیاز به دولتی مقتدر داشت که منشاء تحول و نوسازی در ایران شود و هرگونه فعالیتی در قالب دولت محوری در ایران دنبال گردد. این نگاه نیز در واقعیت جامعه ایران نهفته بود، از یکسو هرج و مرج و بی نظمی ها و ناامنی و تجزیه چهارسوی کشور از طرف نیروهای داخلی و از سوی دیگر دخالت‌های ممتد خارجی و تحمیل قراردادهای استعماری سبب

می شد که روشنفکران چهره دموکراتیک مدرنیت غرب را کنار گذارند و به دنبال چهره ظاهری و مدرن آن که در دولت متمرکز و نوساز قابل تعریف است بروند. این دولت نوساز و متمرکز با محوریت چهره های مدرن می توانست آرزوی چندین ساله روشنفکران را به واقعیت نزدیک کند. دولت پهلوی اول محصول چرخش فکری روشنفکران ایرانی در میانه مشروطه خواهی تا دولت سازی است که ساختمان ذهنی روشنفکران با کنار گذاشتن رویه دموکراسی خواهانه مشروطه، رویه دیوانسالاری و عرفی سازی مدرنیت را با توجه به شرایط عینی میدان سیاسی و اجتماعی ایران محقق کرد.

۸- نتیجه

عمده ترین مانع پیروزی مشروطه در ایران، وجود فقر، وابستگی، بی عدالتی و ظلم مضاعف حاکمان محلی و مرکزی در جامعه بود. جامعه و حکومتی که از چارچوب حقوقی برخوردار نبود و در چنین وضعیتی روشنفکران ایرانی با طرح مشروطه به دنبال مدرن سازی سیاسی در ایران اقدام کردند. نگاهی که روشنفکران اواخر قاجار تا دوره پهلوی داشتند نشان می دهد که از نظر این روشنفکران کشور ایران نیاز به دولتی دارد که منشاء تحول و نوسازی در ایران شود و هرگونه فعالیتی در قالب دولت محوری در ایران دنبال گردد. این نگاه نیز در واقعیت جامعه ایران نهفته بود. از یکسو هرج و مرج و بی نظمی های داخلی و بروز ناامنی و تجزیه چهارسوی کشور از طرف نیروهای داخلی و از سوی دیگر دخالت های ممتد خارجی و تحمیل قراردادهای استعماری سبب می شد که روشنفکران با چرخشی فکری، چهره دموکراتیک مدرنیت غرب را کنار گذارند و به دنبال چهره ظاهری و مدرن آن که در دولت متمرکز و نوساز قابل تعریف است بروند. چرا که نظام مشروطه در ایجاد حکومت مرکزی قدرتمند و نوسازی ایران از مسیر دموکراسی خواهی ناکام مانده بود. برای رسیدن به این هدف

از فردی حمایت کردند که از جنس خودشان نبود و در هیچ دانشگاهی درس نخوانده بود و در هیچ محفل روشنفکری تربیت نیافته بود و رضاخان برای آنها به نماد انجام اصلاحات همه جانبه دیوانی و عرفی در ایران تبدیل شد. این اصلاحات هرچند برای ایران، تاسیسات تمدنی جدیدی نظیر تاسیس مدارس و دانشگاه، راه آهن سراسری، شکل گیری ارتش نوین و دستگاه قضایی عرفی را به همراه داشت و سبب ساز تحولاتی نو در آینده شد اما بعدها او را به سبب محدود ساختن و از میان بردن روشنفکران، نظامی گری فزاینده و نابودی روح مشروطه خواهی به شدت مورد انتقاد قرار دادند.

یادداشت ها

کتابنامه

- آبادیان، حسین (۱۳۹۲). *بحران آگاهی و تکوین روشنفکری در ایران*، چاپ دوم، تهران: نشر کویر
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷). *ایران بین دو انقلاب*، چاپ چهاردهم، تهران: نشر نی
- اتابکی، تورج (۱۳۸۹). *ایران و جنگ جهانی اول*، ترجمه حسن افشار، چاپ اول، تهران: نشر ماهی
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷). *مشروطه ایرانی*، چاپ نهم، تهران: نشر اختران
- انتخابی، نادر (۱۳۹۰). *ناسیونالیسم و تجدد در ایران و ترکیه*، چاپ اول، تهران: نگاره آفتاب
- اینگلهارت، رانلد (۱۳۸۶). «جامعه شناسی مدرن سازی» در کتاب *مراحل و عوامل و موانع رشد سیاسی*، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ دوم، تهران: نشر ماهی

بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۹). تراشیدم، پرستیدم، شکستم، چاپ اول، تهران: نگاه معاصر

بشیریه، حسین (۱۳۷۶). جامعه شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نشر نی

بشیریه، حسین (۱۳۸۴). موانع توسعه سیاسی در ایران، چاپ پنجم، تهران: گام نو

بهنام، جمشید (۱۳۸۶). ایرانیان و اندیشه تجدد، چاپ سوم، تهران: فرزانه روز

ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۹۷). تجار، مشروطیت و دولت مدرن، چاپ دوم، تهران: نشر تاریخ ایران

تقی زاده، حسن (۱۹۲۰). کاوه، سال پنجم، شماره ۱ و ۲، شماره مسلسل ۳۶.

حائری، عبدالهادی (۱۳۸۰). نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، چاپ چهارم، تهران: نشر امیرکبیر

رهبری، مهدی (۱۳۹۱). مشروطه ناکام: تاملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدد، چاپ دوم، تهران: کویر

رینگر، مونیکا ام (۱۳۹۳). آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ سوم، تهران: نشر ققنوس

سریع القلم، محمود (۱۳۹۰). اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار، تهران: نشر فرزانه روز

طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۴۶). کتاب احمد، انتشارات شبگیر

کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۴). اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ یازدهم، تهران: نشر مرکز.

کاوه، (۱۹۲۱). سال دوم (دوره جدید)، شماره ۱۲.

متی، رودی (۱۳۹۳). ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان، ترجمه حسن افشار، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز

متین، افشین (۱۳۹۹). هم شرقی، هم غربی: تاریخ روشنفکری مدرنیته ایرانی، ترجمه حسن فشارکی، چاپ اول، تهران: شیرازه

میرسپاسی، علی (۱۳۹۳). تاملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه جلال توکلیان، چاپ اول، تهران: نشر ثالث

واردی، احمد (۱۳۹۱). زندگی و زمانه محمد علی فروغی، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، چاپ اول، تهران: نشر نامک.

وحدت، فرزین (۱۳۸۲). رویارویی فکری ایران با مدرنیت، ترجمه مهدی حقیقت خواه، چاپ دوم، تهران: نشر ققنوس

یزدانی، سهراب (۱۳۹۸). کسروی و تاریخ مشروطه ایران، تهران: نشر نی

Bordieue, Pierre (2005). **Language & Symbolic Power**, Polity Press